۱۴. توحید صدوق (۱۴۰۲/۱۱/۰۴)

سال تحصیلی (۱۴۰۳-۱۴۰۲) - چهارشنبه، ۰۴ بهمن ۱۴۰۲

- پیشگفتار (چکیده)
- خفّ میزان ترفعان منه ، وثقل میزان توضعان فیه
  - «میزان» بمعنای اعتدال
  - ترادف «میزان» و «عدل» در مجمع البیان
  - «میزان» در آیات قرآن
- معنای ظاهری و عرفی آیات و معانی طولی آنها
- حوزه‌های موازین انسان؛ اعتقاد، عمل، خُلق
- میزان در عقائد و توحید
- میزان در عمل
- موازین در عمل؛ احتیاط، اخلاص و ...
- میزان کلامی در حبط و تکفیر
- معنای «شاخص معتدل» در تعبیر «خف میزان ترفعان منه»
- شرح فقره‌ی «وبهما الفوز بالجنة والنجاة من النار»
- تجلیل از جدیت مرحوم صدوق در کسب علم و کتاب معانی الاخبار ایشان
- معنای کلمه‌ی «فوز»
- تفاوت «فلاح» و «فوز»
- پر فایده بودن فقه اللغه‌ی کلمه‌ی «صلاة»
- سوال: راه کار اخلاقی عبرت گرفتن و تنبه

پیش‌گفتار (چکیده)

توجه : [متأسفانه دو دقیقه از ابتدای صوت درس ضبط نشده است. آنچه در ادامه می آید، پس از این دو دقیقه است].

«خف ميزان ترفعان منه ، وثقل ميزان توضعان فيه ، وبهما الفوز بالجنة والنجاة من النار ، والجواز على الصراط ، وبالشهادتين يدخلون الجنة»[1].

- شرح فقر «خف ميزان ترفعان منه ، وثقل ميزان توضعان فيه، وبهما الفوز بالجنة والنجاة م
النار»

- بررسی واژگان «میزان»، «الفوز»، «النجاة» و «الفلاح» از دیدگاه فقه اللغة؛ میزان، شاخص عدالت؛ موازین مختلف انسان در حوزه‌های مختلف، تفاوت واژگان فلاح و فوز.

---

[1]. شیخ صدوق، التوّحید، ج ۱، ص ۷۳.

خفّ ميزان ترفعان منه ، وثقل ميزان توضعان فيه

«میزان» به‌معنای اعتدال

«خف میزان ترفعان منه ، وثقل میزان توضعان فیه»؛ اگر شهادتان در آن گذاشته شود، سنگین است. اگر از آن برداشته شود خفیف است. عرض کردم معموالً کلمه‌ی «میزان» را به معنای سنگینی ای سنجش سنگینی معنا کرده‌اند. اما این احتمال بود که اصل معنای وزن و میزان، به‌معنای اعتدال باشد. از این آیه‌ی شریفه استیناس کردیم: «وَأَنْبَتْنا فیها من کُلِّ شَیْءٍ مَوْزُونٍ»[1]. در این آیه‌ی شریفه، ما هیچ مشکلی نداریم که «موزون» به همان معنای عرفی باشد. شما بگویید مثلاً ربا در مکیل و موزون می‌آید و در معدود نمی‌آید. در اینجا که موزون می‌گوییم، به چه معنا است؟ موزون یعنی چیزهایی وزن می‌شود؛ مکیل و موزون. این مشکلی ندارد. در سوره‌ی مبارکه‌ی مطففین می‌فرمایند: «وَیْلٌ لِلْمُطَفِّفِینَ، الَّذِینَ إِذَا اکْتالُوا عَلَی النَّاسِ یَسْتَوْفُونَ، وَإِذا کالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ یُخْسِرُونَ»[2]. چند جلسه قبل از مرحوم آیت‌الله کازرونی نقل کردم. ایشان می‌فرمودند: انسان‌ها دو دفتری هستند. یکی از مصادیق این دو دفتری بودن را این آیه‌ی شریفه می‌فرمایند: «إِذَا اکْتالُوا عَلَی النَّاسِ یَسْتَوْفُونَ»؛ خوب متّه را به خشاش می‌گذارد و می‌گوید حق من را بده وقتی خودش می‌خواهد حق دیگران را بدهد، «یخسرون». خودش وقتی می‌خواهد ساعت مراعات کند و چیزی بدهد ...؛ این آیه، خیلی مهم است. وزن، همه‌اش این نیست که ترازو بگذارد و وزن کند. دلالت این آیه بر مقصود از آنکه اوسع از ظاهر لفظ است، روشن است. منظور اینکه یکی از مصادیق دو دفتری بودن انسان‌ها همین است؛ مکیل و موزون. مشکلی ندارد. خُب، در اینجا هم می‌فرمایند: «وأَنْبَتْنا فیها من کُلِّ شَیْءٍ مَوْزُونٍ»؛ هر چیزی که وزن می‌شود؛ «کلما یوزن». خُب، ظاهر معنای عرفی آن این است و ما هیچ مشکلی با آن نداریم. اما اصالً رسم قرآن کریم این است که طوری صحبت می‌کند که در آیه برای کسانی که اهل تأمل هستند، چیزهایی می‌گذارد، آن چیزها فلش است، ذهن‌های آن‌ها را به یک چیز بالاتر هدایت می‌کند. من همیشه عرض می‌کردم گویا کسی آیه را نگاه می‌کند، می‌بیند این آیه می‌خواهد یک چیز دیگری هم بگوید. یعنی معنای عرفی ظاهری آن جای خودش است، نفیاش نمی‌کند، اما در همین معنا چیزی هست. حضرت علیه السلام در آن روایت در بحارالانوار فرمودند:

> «قالَ الصّادِقُ عَلَیْهِ السَّلامُ: کِتابُ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَی أَرْبَعَةِ أَشْیاءَ عَلَی الْعِبارَةِ وَ الْإِشارَةِ وَ اللَّطائِفِ وَ الْحَقائِقِ فَالْعِبارَةُ لِلْعَوامِّ وَ الْإِشارَةُ لِلْخَواصِّ وَ اللَّطائِفُ لِلْأَوْلِیاءِ وَ الْحَقائِقُ لِلْأَنْبِیاءِ»[3].

خیلی عالی است. امام صادق علیه‌السلام فرمودند. در بحارالانوار هست. «الحقائق للانبیاء»؛ یعنی اصل جولانگاه قرآن کریم برای انبیاء است. آن‌ها هستند که از این کتاب بهره‌مند هستند. «اللطائف للاولیاء» اما «الاشارة للخواص». یعنی کسانی که رفت‌وبرگشت می‌کنند، کارشان با فکر و تدبر است. الآن در آیه‌ی «وأَنْبَتْنا فیها من کُلِّ شَیْءٍ مَوْزُونٍ»، چرا بیایند «موزون» را آورده‌اند؟! «روایندیم هر چه را که وزن می‌شود»، این تعبیری گویا ذهن را سراغ این می‌برد که آن معنای دوم کمکم جلوه کند. «موزون» یعنی معتدل، پا برجا، مستقر، زیبا و حسن، نه اینکه موزون فقط یعنی با ترازو وزنش می‌کنند ای پیمانه می‌کنند. خُب، پیمانه و وزن هر زمانی بوده، الآن هم در زمان ما پیمانه‌های قدیمی خیلی کمرنگ شده است. همه چیز را با وزن می سنجند. من کوچک بودم

یادم هست، تخم‌مرغ معدود بود. گردو معدود بود. عرض کردم در حالت وزن کردن دقیق‌تر یا آسان‌تر می‌شود. همین الآن در زمان برای بنزین احدی نمی‌گوید برو دو کیلو بنزین بخر. می‌گویند برو دو لیتر بنزین بخر. همچنین مایعاتی که می‌فروشند، روی آن وزنش را نمی‌نویسند. نمی‌گویند مثلاً این بطری نوشابه دو کیلو است، می‌گویند یک لیتر و نیم است، دو لیتر است. دو لیتر خودش یک جور کیل است. کیل رایج زمان ما، لیتر است برای بعض اجناس. منظور این‌که این‌طور نیست که کلاً کیل رو افتاده باشد. حالا چطور شد بین این‌ها -معدود، مکیل و موزون و ...- آیه می‌فرماید: «وَأَنبَتنَا فِيهَا مِن كُلِّ شَيءٍ مَّوزُونٍ». خود انحصار در این مقام ذهن را سراغ این می‌ب مقصود تعیین کردن یک صنف خاصی نیست که مردم آن را وزن کنند. خود مرحوم طبرسی رضوان‌اللّه‌علیه، در مجمع البیان، در آن آیه‌ی شریفه که می‌فرماید: «اللّهُ الَّذِي أَنزَلَ الكِتَابَ بِ

والمِيزَانَ» [4] ...؛ نمی‌دانم قرائت رج «المیزان» هم داریم یا نه، فعلاً با آن کاری ندارم. فعلاً آنچه که معروف است، این است: «اللّهُ الَّذِی نزَلَ الكِتَابَ بِالحَقِّ وَالمِیزَانَ» [5] است. یعنی «انزل المیزان» است. مفعول است. «خدای متعال همراه کتاب میزان را نازل فرموده است». «لَقَد أَرسَلنَا رُسُلَنَا بِالبَ

وأَنزَلنَا مَعَهُمُ الكِتَبَ وَالمِیزَانَ» [5] اینجا وقتی «میزان» می‌آید و حالت وزن می‌آید، به این معنا هیچ دور نیست که بگوییم از کلمه‌ی «میزان»، وصف توضیحی می‌فهمیم؛ آن هم به‌صورت مستوعب؛ «کل شیء موزون». هر چیزی انبات مناسب خودش را دارد و نزول هم برای آن به تقدیر دیگری می‌آید و هر چیزی هم موزون است. موزون به این معنا که مشکلی نداشته باشد.

---

[1]. الحجر، آیه‌ی ۱۹.

[2]. المطففین، آیه‌ی ۳.

مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام، ج ۸۹، ص ۱۰۳.

[4]. الشوری، آیه‌ی ۱۷.

[5]. الحدید، آیه‌ی ۲۵.

ترادف «ميزان» و «عدل» در مجمع البيان

در مجمع البيان، ايشان ذيل آيه‌ى «اللَّهُ الَّذِي أَنزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ» در معناى ا

مى‌فرمايند، مى‌فرمايند: «اى انزل العدل»[1]. اين را مؤيّد عرض خودم آورده‌ام. ايشان اصلاً كلمه‌ى «ميزان» را به‌معناى «وزن» و «ما يوزن» نمى‌گيرند. مى‌گويند: «انزل الميزان اى انزل العدل». «وزن» و «عدل» چه ربطى به هم دارند؟ به همين بيانى كه الآن عرض كردم. در «وزن» اعتدال هست. لذا مى‌فرمايند: «الميزان اى العدل». در دل «ميزان»، عدل و اعتدال خوابيده است. نه صرف وزن شدن. خواستم براى عرض خودم شاهدى بياورم كه ايشان معناى اصلى را اين قرار داده‌اند. شايد در الميزان جور ديگرى فرموده بودند. اين را قول دوم قرار داده بودند. مرحوم طبرسى اين را قول اول قرار داده بودند.

شاگرد: در وزن شدن هم اعتدال هست.

---

[1]. شيخ طبرسى، مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۹، ص ۴۰.

«میزان» در آیات قرآن

استاد: بله؛ لغت آن هنوز خیلی خام است. ولی از باب تذکری که فی الجمله فکری شود و مدون شود، بد نیست. عرض کردم اگر «ز» با تلفظی که دارد معنای طبعی آن «حرکت خاص» باشد. «ن» هم یک نحو استقرار و قرار و اجتماع باشد. در اصل معنای «ز» و «ن»، یک حرکتی میتواند به یک استقراری برسد. وقتی هم وزن میکنید، کفه در دو طرف تکان میخورد و بالا و پایین میرود تا آن را به حدی برساند که مستقر شود. اینها احتمالاتی بود که در بحث اشتقاق کبیر و معانی طبعی حروف بود که در جای خودش باشد. فعلاً این است که «میزان» در آیات شریفه، به نظرم، نُه بار آمده است. در چهار مورد آن، ذهن عرف عام سریع سراغ ترازو میرود. در پنج مورد اخیرش هم که از سورهی مبارکهی فاتح شروع میشود، ذهن عرف سراغ ترازو میرود اما ریخت آیات و سیاق آیات طوری است که کار را به این سادگی قرار نمیدهد. اولین آن، همین آیهی است. این در سورهی شوری است. «اللَّهُ الَّذِي أَنزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ»، خداوند میگویند: خداوند متعال کتاب را به حق نازل کرده و ترازو را نازل کرده است. البته در تفسیر قولی دارد که میگوید از روز اول از عالم بالا مَلَک ترازویی را آورد و به دست مردم داد و گفت با این وزن کنید. این یک قول است. «انزل المیزان»؛ یعنی خداوند ترازو را از آسمان نازل کرده است. این هم یک قولی است. اما به گمانم حتی ذهن عرف عام متوسط –نه عرفی که فقط لفظ را ببیند- تا آیه را میخواند، ذهنش سراغ این نمیرود که «میزان» بهمعنای ترازو است. خُب، کدام ترازو بوده است؟ یک فرد بوده است؟ جنسِ ترازو بوده است؟ جنس که نمیتواند نازل شود. فوری ذهنش مبتعد میشود از اینکه «میزان» را محض بهمعنای ترازوی خارجی بگیرد. بعدش هم در سورهی مبارکهی الرحمن سه بار «میزان» تکرار شده است. در این سورهی مبارکه، کلمهی «المیزان» در این جهت به قدری قوی است که کسانی که اعتقاد به عظمت قرآن دارند، بهآنور میشود. «وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ، أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْ[1] میدهد که «والسماء رفعها و وَضَعَ الْمِيزَانَ وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ»[1] و وضع المیزان». «الدّهر أنزلنی ثمّ أنزلنی حتّی قیل معاویة و علی»[2]؛ از غصههایی که حضرت علیه السلام داشتند این بود. الصاً ریخت آیه طوری است که ذهن را سراغ چیزهای دیگری هم میبرد.

---

[1]. الرحمن، آیات ۷-۱۰.

[2]. ابن أبی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۲۰، ص ۳۲۶.

معنای ظاهری و عرفی آیات و معانی طولی آن‌ها

شاگرد: دو ذهنی که فرمودید ذهن عرفی عام ... .

استاد: همه‌ی این‌ها، در طول هم هستند. من مکرر عرض کرده‌ام. ما اول باید سراغ ذهن عرف عام برویم. یعنی ما یک معنای عرفی ساده برای آیه‌ی شریفه بکنیم، از این‌که این معنا را عرف عام می‌فهمد، فارغ شویم، در ترجمه‌ها می‌توان بیابید، بهترین مترجم می‌تواند آن را برای عرف عام باز کند که حتی وقتی به کلاس دبستان قرآن را تعلیم می‌کنی آن را بگویی و دبستانی بفهمد. یک معنایی از آن داشته باشد که معقول و متعارف باشد. این آن معنا است که ما نباید از آن فاصله بگیریم. اما وقتی آن معنا صاف شد، یک دفعه به سیم آخر نزنیم. بعد از این‌که این معنا صاف شد، حالا از اشارات و دقائقی که در آیه هست، معناهایی در طول این معنا به دست بیاوریم. طولیت آن به‌معنای استعمال لفظ در معنای جامع باشد، یا نه، استعمال لفظ در اکثر از یک معنا و امثال آن‌که بحث‌های آن را مکرر عرض کرده‌ایم.

حوزه‌های موازین انسان؛ اعتقاد، عمل، خُلق

یک چیزی که در اینجا داریم، «موازین» است. حضرت علیه السلام فرمودند: «خفّ میزان، ثقل میزان». در آیات شریفه، جایی که «ثقل» آمده، «موازین» است. «ثقلت میزانه» در آیات نداریم اما «فَأَمَّا مَن ثَقُلَتْ مَوَٰزِينُهُۥ» [1] داریم. معلوم می‌شود هر کسی یک میزان ندارد، بلکه موازین دارد. این هم خیلی عالی می‌شود. فردا که می‌خواهد اعمال او سنجیده شود، موازین او سنجیده می‌شود؛ میزان‌های او سنجیده می‌شود: «وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَٰزِينُهُۥ» [2]. جلسه‌ی قبل عرض کردم که آیه‌ی شریفه می‌فرماید: «وَٱلْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ ٱلْحَقُّ فَمَن ثَقُلَتْ مَوَٰزِينُهُۥ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ» [3]. وزن حق است. حق چیست؟ حق امری ثابت و ماندگار و غیر زائل است. «إِنَّ ٱلْبَٰطِلَ كَانَ زَهُوقًا» [4]؛ باطل، مذبذب است. محو است. «فَأَمَّا ٱلزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَآءً وَأَمَّا مَا يَنفَعُ ٱلنَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي ٱلْأَرْضِ كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ ٱللَّهُ ٱلْأَمْثَالَ» [5]؛ وقتی حق شد، حق ماندگار است. هر کاری در اینجا کرده است که ماندگار باشد، آنجا آن را می‌بینند. در جلسه‌ی قبل، روایت حضرت عیسی علیه السلام را عرض کردم. این برای قضیه‌ی «میزان».

بنابراین «میزان» آن شاخص کار است. آن چیزی است که حق را از باطل جدا می‌کند. مطالب و روایاتی که مفصل ذیل کلمه‌ی «میزان» آمده است. علی أی حال، چون در فرمایش حضرت علیه السلام اشاره‌ای به این چیزهایی بود که لغت آن را بررسی کردیم، اگر نکته‌ی خوبی در ذهن شما هست، بفرمایید. اگر نیست، بنده از عبارت در شوم.

شاگرد: اینکه انسان چند میزان دارد، به چه معنا است؟

استاد: اینکه انسان چند میزان دارد، بحث این خطبه شریفه نیست. حضرت علیه السلام [در این جا] کلمه‌ی «موازین» را به کار نبرده‌اند. این مساله، بحث تفسیری می‌شود.

اگر هر کدام نکته‌ای دارید، بفرمایید. آنچه که عرض بنده است، این است که واقعاً «ٱللَّهُ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ ٱلْكِتَٰبَ بِٱلْحَقِّ وَٱلْمِيزَانَ»، «میزان» یک لغت قرآنی است و در معارف دینی واژه‌ی خودش را دارد. یعنی به‌طور قطع، «میزان» در شبکه‌ی معارف دین نقش مهمی دارد. اگر برای معارف دینی یک اطلسی درست کنید که نسبت‌ها و مواضع آن‌ها نسبت به هم را برای اشاره به آن نظم باطنی معارف، ترسیم محسوس کنید، «میزان» با آن مؤلفه‌ی خودش، در آن اطلس معارف، نقش بسیار مهمی دارد. یعنی از آن واژه‌هایی است که لغت خاص قرآنی و روایی در بطن خودش دارد. مثلاً اینکه می‌گوییم امیرالمؤمنین علیه السلام میزان اعمال هستند، در خود این چقدر حرف هست. آن میزان، فردا در صحرای قیامت، حساب دارد.

«عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَ عِنْدَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ حُبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ لَيُنْتَفَعُ بِهِ فِي سَبْعِ مَوَاطِنَ عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ الْمَوْتِ وَ عِنْدَ الْقَبْرِ وَ يَوْمَ الْحَشْرِ وَ عِنْدَ الْحَوْضِ وَ عِنْدَ الْمِيزَانِ وَ عِنْدَ الصِّرَاطِ»[6].

«عِنْدَ الْمِيزَانِ وَ عِنْدَ الصِّرَاطِ»؛ میزان آن جایی است که خیلی عجایب در آن هست. همین آیه‌ی شریفه که می‌گویند همه‌ی ما دو دفتری هستیم، به چه معنا است؟ یعنی وقتی میزان گذاشته شد، دیگر دو دفتری کنار میرود. دیگر نمی‌تواند گفت چون تو هستی... ؛ «وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَّزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ»[7]؛ شما بودید دیگر، اشکالی ندارد! اما جایی که می‌خواستی بگیری مصداق «الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ» می‌شوی. آن‌طور نیست. وقتی میزان آمد، «بالقسط» است. اینجا است که باید کاملاً معلوم باشد. همه چیز کنار میرود. هر کسی دقایق کاری خودش را می‌بیند. اگر با هم بحثش مباحثه می‌کرده است، توقع داشته که در حین مباحثه، همبحثش به او انصاف بدهد، وقتی حرف میزند، در حرف او نپرد و دل بدهد، بیخودی و نفهمیده حرف او را رد نکند، خُب، خودت هم همین کار را بکن. وقتی هم بحث دارد حرف میزند، در حرف او نیا، دل بده و ببین میخواهد چه بگوید. نه اینکه اول تیر را آماده کرده باشی و حرف را رد کنی. این میزان میشود.

---

[1]. القارعه، آیه‌ی ۶.

[2]. القارعه، آیه‌ی ۸.

[3]. الاعراف، آیه‌ی ۸.

[4]. الاسراء، آیه‌ی ۸۱.

[5]. الرعد، آیه‌ی ۱۷.

[6]. برقی، المحاسن،ج ۱، ص ۱۵۲.

[7]. المطففین، آیه‌ی ۳.

میزان در عقائد و توحید

بنابراین «موازین» چیست؟ فعلاً دو احتمال در ذهن بنده هست. یکی اینکه «موازین» به‌معنای حوزه‌های مختلف اعمال و اخلاق و عقائد است. مثلاً حضرت علیه السلام فرمودند: «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ»[1]؛ حضرت علیه السلام، در اینجا، سه حوزه‌ی مهم را فرموده‌اند. در همه‌ی این‌ها، میزان مطرح است. کسی است که در عقائد کم می‌گذارد، در عمل خوب است. کسی هست که برعکس است. عقائد چه میزان‌هایی دارد! وقتی میزان عقائد را می‌گوییم، به یاد فرمایش حاج آقا می‌افتم. حاج آقا [مرحوم آیت اللّه بهجت] می‌فرمودند: مرحوم سید بحر العلوم... - کف نعلین سید بالای این سر من بیاید، باز شرف دارد سید است، همه‌ی اینها را می‌شناسیم -

حاج آقا می‌فرمودند:[2] پسر خواهر ایشان، سید محمدباقر قزوینی که از سید بحرالعلوم تعبیر می‌کنند به «خال المفضال»، ایشان گفته است. نمی‌دانم حاج آقا از کجا نقل می‌کردند، اگر تفحص شود جالب است. فرمودند: ایشان گفته‌اند: من در یک حالی دیدم لوحی نورانی از آسمان پایین آمد. در آن اسمای شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام نوشته شده بود. ردّه بالاها نوشته شده بود. در آن لوح کسانی را دیدم که «اصحّ‌اعتقاداً من الخال المفضال». این خیلی است! میزان که می‌گوییم این است. یعنی در اعتقادات هم این جور است. یک جاهایی لوحی می‌آید و می‌گویند سید بحرالعلوم است، اما وقتی سنجش و ترازو بگذاریم کسی هست که بالاتر از ایشان است. مانعی ندارد. از جلالت سید هم چیزی را کم نمی‌کند. ایشان هم می‌گوید: الخال المفضال اما این را هم می‌گویند. بنابراین در حوزه‌ی عقائد، ما میزان داریم. این میزان را دقیق می‌گذارند؛ ریز به ریزش، هر چه به آن حق نزدیک‌تر هست، میزان شما سنگین‌تر است. هر چه دورتر است، دورتر.

---

[1]. شیخ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۲.

[2]. النجم الثاقب، ص ۷۶۱-۷۶۳.

میزان در عمل

بعد به حوزه‌ی اعمال می‌آیید: واجبات، فقه و ...؛ هرچه اعمالش بیشتر و با اخلاص بالاتر باشد، «ثقلت موازینه»، هرچه هم کمتر، کمتر. به حوزه‌ی خلق می‌آیید؛ یعنی صفات نفسانی‌ای که صرف اعمال نیست. یادم آمد، عرض می‌کنم؛ حاج آقا می‌فرمودند: یک آقایی بسیار توسل کرد، سه-چهار حاجت داشت. نمی‌دانم می‌فرمودند در خواب محضر حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام مشرف شد یا محضر پیامبر خدا صلّی‌اللّه‌علیه‌وآله مشرف شد. کلّه‌م نور واحد، من یادم نیست. فرمودند: وقتی مشرف شد، حاجتش را ذکر کرد. بعضی را گفتند: می‌دهی. یکی از چیزهایی که گفتند درخواست و حاجت این آقا بود، این بود که مالش بالا برود، در سعه قرار بگیرد و دستش باز شود. حالا امثال بنده را بگویند دستش باز شود، معلوم است چرا دعا می‌کنند. آن را که آنها خبر داشتند. حاج آقا هم که نمی‌گفتند؛ فقط می‌گفتند که گفت دستم باز شود. حاج آقا فرمودند: حضرت علیه السلام در خواب به او فرمودند: تو پول را برای سخاوت و جود می‌خواهی. سخاوتش را به تو دادیم، پولش مهم نیست. سخاوتش را به تو دادیم، پولش مهم نیست. یعنی خود خُلق چیزی است که حتما ًلازم نیست در خارج به بروز و ظهور برسد. ملائکه که نگاه می‌کنند، او را چنان سخی می‌بینند که اگر کل ارض را به او بدهند، حاضر است بدهد. این را دارد ولی فعلا ظهور و بروز نمی‌کند. می‌خواستم در میزان در حوزه‌ی خلق، با میزان در حوزه‌ی اعمال خارجی‌ای که انجام می‌شود، تفاوت بگذارم.

موازین در عمل؛ احتیاط، اخلاص و ...

این یک احتمال است که «موازین» حوزه‌هایی دارد. این سه تا بود. شما خیلی بیشتر می‌توانید پیدا کنید. در همان اعمال و رفتار می‌توانید در حوزه‌های مختلف میزان داشته باشید. حوزه‌های اخلاص نیت، حوزه‌های احتیاط در عمل، حوزه‌های مساهله نکردن در انجام عمل، نه احتیاط. یعنی با نظم و ضبط و با دقت انجام دادن. همه‌ی این‌ها، حوزه‌هایی است که «خفّت موازینه و ثقلت موازینه». باراه عرض کرده‌ام؛ به خیالم این‌طور می‌رسد: کسی که سر جایش اهل احتیاط است، وقتی هیچ عسر و حرجی ندارد، خداوند از قلب او آگاه است که احتیاط را ترک نمی‌کند، این در حوزه‌ی احتیاط «ثقلت میزانه» است. اگر هم یک جایی گیر افتاد که به‌خاطر ضرورت خلاف احتیاط بکند، حتی آثار وضعی را هم، خداوند متعال برای او جبران می‌کند. من که این‌طور خیال می‌کنم. یعنی این جور نیست که خدا بگوید: تو یک عمر به‌خاطر من درجایی‌که عسر نبود احتیاط کردی، حالا که گیر افتادی و خلاف احتیاط اقتحام کردی، حالا هم اگر شراب را به زور خوردی مست هم می‌شوی! خیر؛ این‌طور نیست. شواهدی هم دارد. چه قضایایی نقل شده است! کسی که گیر بیافتد، ولی سیره او در احتیاط بوده است، خدای متعال در آنجا امر بنده اش را مدیریت می‌کند. منظور این‌که این یک معنای «موازین» است که به‌معنای حکم است.

میزان کلامی در حبط و تکفیر

یک جور دیگر هم بحث‌های کلامی است. «موازین» یعنی وقتی شخصی برای محاسبه می‌آید، اعمال خوب و بد دارد. این‌ها با هم موازین تشکیل می‌دهند. یعنی آن حبط و تکفیر و احباط که بحث‌های کلامی داشت، بعضی از اقسام احباط و تکفیر درست بود. بعضی از آن‌ها را اهل‌سنت و متکلمین آن‌ها داشتند که باطل بود. در آن بعض موارد که حق بود «موازین» یعنی کسر و انکسار. «مَنۡ خَفَّتۡ مَوَٰزِينُهُۥ»؛ یعنی در میزان‌های او بعد از کسر و انکسار، چیزی نمی‌ماند. «موازین» به‌معنای خروج کسر و انکسار جمیع اعمال است. «فَمَن ثَقُلَتۡ مَوَٰزِينُهُۥ»؛ آنچه که بعد از کسر و انکسار و خروج موازین کار او، سنگین است. آنچه که از کسر و انکسار جمیع اعمال او می‌ماند، امر قابل اعتناء است. این هم «موازین» است.

شاگرد: روی حسابی که میزان را ترجمه کردی، این آیه را ترجمه بفرمایی‌د. میزان را به‌معنای اعتدال و حق گرفتی‌د.

استاد: شما معنای اول را می‌گویی‌د یا دومی؟

شاگرد: معنای دومی که خودتان فرمودی‌د.

استاد: که به‌معنای کسر وانکسار باشد.

شاگرد: خیر؛ کسر و انکسار را در توجیه جمع میزان و موازین فرمودی‌د. برای این‌که چرا «موازین» می‌گویند دو توجیه آوردی‌د. «خف میزان ترفعان منه» را ترجمه بفرمایی‌د.

معنای «شاخص معتدل» در تعبیر «خف میزان ترفعان منه»

استاد: شخص این عبارت را می‌فرمایی‌د. «میزان» به‌معنای شاخصی شد که استقرار دارد. اگر شاخصی که استقرار دارد و اعتدال دارد و از افراط و تفریط به دور است، کسی آن «شهادتان» را داشته باشد، «ثقل»؛ این امر مورد استقرار و اعتدال او سنگین می‌شود. وزن در آن بالا است. اما همین اعتدال ثابت برای دیگری که شهادتان ندارد، سبک است. مثل این‌که شما یک میزانی دارید که در کفه‌ی ترازو، تنها ده گرم گذاشته‌ای، اما یک میزانی دارید که در یک طرفش هزار کیلو گذاشته‌ای. شما برای موازنه، خلاصه به اعتدال می‌رسد و می‌سنجید، اما در آنجا اعتدالش به این است که در مقابل آن سنگ ترازوی هزار کیلویی بگذارید و اعتدال دیگری به این است که ده گرم بگذارید. هر دوی آن‌ها اعتدال است. ثبات و قرار است. اما آن ثبات و قراری به ده گرم است که خفیف است و این ثباتی است که ثقیل است. یعنی آن اعمالی که ماندگار باشد را ندارد. آیه‌ای که در هفته‌ی قبل خواندیم خیلی مهم بود: «قُلۡ هَلۡ نُنَبِّئُكُم بِٱلۡأَخۡسَرِينَ أَعۡمَٰلًا، ٱلَّذِينَ ضَلَّ سَعۡيُهُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَهُمۡ يَحۡسَبُونَ أَنَّهُمۡ يُحۡسِنُونَ صُنۡعًا»[1]؛ هزینه شد و رفت. سرمایه را تمام کرد. «ضلّ سعیهم». «مَّثَلُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِرَبِّهِمۡ أَعۡمَٰلُهُمۡ كَرَمَادٍ ٱشۡتَدَّتۡ بِهِ ٱلرِّيحُ فِي يَوۡمٍ عَاصِفٖ»[2]؛ باد می‌آید و آن را می‌برد. «وَقَدِمۡنَآ إِلَىٰ مَا عَمِلُواْ مِنۡ عَمَلٖ فَجَعَلۡنَٰهُ هَبَآءٗ مَّنثُورًا»[3]؛ هباء منثور چطور می‌خواهد ترازو را سنگین کند. کلش تمام شده است.

نمی‌دانم در جلسه‌ی قبل گفتم یا در جای دیگری بود که داشتم تعریف می‌کردم. حدود سال شصت بود. یادم نیست. می‌توان در روزنامه‌ها نگاه کرد. شش نفر بودند، رفتند هواپیمایی را که از تهران به بندر می‌رفت را بدزدند. بعداً هم چون مظنه‌ی آن بود، از این طرف ماموریتی را گذاشته بودند که مواظب باشند تا کسی خواست هواپیما را بدزدد، همان جا بزنندشان. چون مظنه‌ی این‌ها بود. من یادم هست. شش نفر بودند. کسی که با مسلسل به کابین حمله کرد، مأمور مخفیای که مواظب بود، فوری او را زد. او هم به جای این‌که سراغ خلبان برود، خودش به زمین افتاد و بعد هواپیما به بندر نرفت. در اصفهان نشست و آن مجروح را به بیمارستان بردند و نجات پیدا کرد. بعد شش نفر را ردیف کرده بودند و آن‌ها محاکمه می‌کردند. کسی که از بیمارستان آمده بود، صدایش ضعیف بود و حرف می‌زد. آن پنج تا هم بودند. آخر کار آن قاضی گفت: آخرین دفاع خود را بکنید. کسی که مریض شده بود و در بیمارستان بود و تا دم مرگ رفته بود، گفت من می‌خواهم یک کلمه بگویم. بعد این را گفت: گفت برای من حالی پیش آمده است که مطمئناً این پنج رفیق من نمی‌دانند که چیست. اصلاً از آن خبر ندارند که چیست. بعد سریع گفت، گفت وقتی این مسلسل را به من زد، یک دفعه دیدم این سینه من باز شد و مثل ناودون دارد خون می‌آید. به رگبار بسته بودندش. می‌گفت: دیدم دارد خون می‌آید و افتادم روی زمین هواپیما. بعد تعبیرش این بود: گفت وقتی معظم خون بدن من رفت و بدن من یخ کرد، این مغز من مثل کامپیوتر شد؛ آن

زمان کامپیوتر تازه آمده بود. تعبیرش این بود که این مغز من مثل کامپیوتر شروع کرد تمام ریز به ریز جریانات کارهایی که انجام داده بودم، جلوی چشمم رژه رفت. حال در آنجا روی زمین هواپیما افتاده است، تا برگردند و بنشینند و من را به بیمارستان ببرند! گفت خبری بود. اینکه کامپیوتر گفت و تفصیل آن و تحلیل حرفهای آن وقتش نیست. آن چیزی که مقصود من بود، این بود: میگفت ای کاش من فقط اینها را میدیدم. دقیقاً حرفش این بود. گفت هر صحنهای که جلوی چشمم میآید ...؛ مثلاً در خانهی تیمی قرار میگذاشتیم که بروم فلانی را بکشیم. موتور و اسلحه را آماده کنیم، سرجایش او را بکشیم. گفت لحظه به لحظه این صحنهها را که میدیدم، یک حسرتی که چرا این کارها را کردم داشتم! آخر من زنده بودم و نفس میکشیدم. این سرمایهی الهی نزد من بود، این سرمایه برای اینها بود؟! بروم این کارها را بکنم؟! در خانه جمع شویم و بروم فلانی را بکشیم؟! گفت: یک حسرتی است که نمیتوانم برای شما توضیح بدهم و مطمئن هستم که این رفیقهای من هم اگر بگویند توبه کردیم، نمیدانند که توبهی لفظی است. اگر من بگویم تائب هستم، آن حسرت را ندیدهام. دیگر سراغ این کار نخواهم رفت. این خیلی جالب بود.

منظور من « هَبَاءً مَّنثُورًا» است. میبینند از اینجا به آنجا سرمایه را هدر داد. «وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْ

قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ[4]» محض اینکه کار میگذرد آن وقت حسرتی میآید که من شوخی طلبگی میکنم. مرحوم آقا ضیاء میگویند: «طبیعی الشیء لایفقد من کمالها شیء»؛ میگویند طبیعی از کمال خودش چیزی کم ندارد. در اصول داشتند. من شوخی میکنم: « وَأَنذِرْهُمْ يَ
الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِ
الْحَسْرَةِ»؛ طبیعی حسرت میآید که لاتفقد من کمالها شیء.وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِ
میبینند همه چیز تمام شد. سرمایه رفت. به چه چیزی؟ به تعیش و از این کاباره به آن کاباره، از این خانه به آن خانه و هیچ! «هَبَاءً مِّنثُورًا»، «كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ»، ای دد
آیهی شریفه که میفرماید: «أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُّجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ سَحَا

ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ[5]»، اینها اعمال کسانی میشود که اینطور هستند. لذا به این معنا «خفّ میزان»؛ کسی که شهادتان را ندارد، میزان سبک دارد؛ همه سرمایهاش از بین رفته است. اما کسی که «ثقلت میزان توضعان فیه»؛ وقتی «شهادتان» در میزان او بیاید، کاملاً سنگین و پر

بار میشود که از درجهی حق بالا است. «وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ[6]» چه که ماندگار است، میزان ثقل و خفت میشود.

---

[1]. الکهف، آیهی ۱۰۳ و ۱۰۴.

[2]. ابراهیم، آیهی ۱۸.

[3]. الفرقان، آیهی ۲۳.

[4]. مریم، آیهی ۳۹.

[5]. النور، آیهی ۴۰.

[6]. الاعراف، آیهی ۸.

شرح فقره‌ی «وبهما الفوز بالجنة والنجاة من النار»

«وبهما الفوز بالجنة والنجاة من النار»؛ به شهادتان فوز به بهشت است و نجات از نار. «**والجواز علی الصراط**» و اینکه از صراط عبور کنند.

شاگرد: ظاهر حدیث شریف، اجرای لفظی شهادتان است. یعنی وقتی شهادتان را می‌گویی کار تمام است. یعنی از کفر بیرون می‌آیی‌د. واقعاً منظور این است؟ یا طبق تعبیر «بهما الفوز بالجنة و النجاة من النار» مراد امر دیگری است؟

استاد: جلسه‌ی قبل همین را عرض کردم. تقریباً هم مفصل شد. علی أی حال، احکام فقهی منافاتی ندارد. مقصود از اصل شهادتان واقعیت آن‌ها است. اما وقتی همین می‌خواهد در فضای فقه بیاید و نظم اجتماعی اسلام و بلد اسلام را بگیرد، یک رنگ اجتماعی می‌گیرد. جلسه‌ی قبل مفصل عرض کردم. فتح مکه و ... را عرض کردم. اگر حوصله گردید گوش بدهید. «وبالشهادتين يدخلون الجنة».

در این عبارت چند کله داریم؛ یکی «الفوز» است که لغت قرآنی خیل عالیای است. «نجاة» هم اینچنین است. «الجواز علی الصراط»؛ عبور کردن از صراط. «صراط» هم باز عنصر معرفتی مهمی است.

> «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الصِّرَاطِ فَقَالَ هُوَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُمَا صِرَاطَانِ صِرَاطٌ فِي الدُّنْيَا وَ صِرَاطٌ فِي الْآخِرَةِ وَ أَمَّا الصِّرَاطُ الَّذِي فِي الدُّنْيَا فَهُوَ الْإِمَامُ الْمُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ مَنْ عَرَفَهُ فِي الدُّنْيَا وَ اقْتَدَى بِهُدَاهُ مَرَّ عَلَى الصِّرَاطِ الَّذِي هُوَ جِسْرُ جَهَنَّمَ فِي الْآخِرَةِ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ فِي الدُّنْيَا زَلَّتْ قَدَمُهُ عَنِ الصِّرَاطِ فِي الْآخِرَةِ فَتَرَدَّى فِي نَارِ جَهَنَّمَ»[1].

اگر در ذهنم درست باشد در معانی الاخبار هست. در جاهای دیگر هم هست، ولی مرحوم صدوق در معانی الاخبار آن را آورده‌اند.

---

[1]. شیخ صدوق، معانی الأخبار، ج ۱، ص ۳۲.

تجلیل از جدیت مرحوم صدوق در کسب علم و کتاب معانی الاخبار ایشان

یکی از کتابهای بسیار لطیف روائی، معانی الاخبار صدوق است. قدرش ناشناخته است. این محدث بزرگ، از اطلاع و زحمتی که در احادیث کشیدهاند، یک معانی الاخبار بنویسند. یعنی اخباری که ریختش این است که یک معنایی را توضیح میدهد. خیلی کتاب لطیفی است.

خودشان فرمودهاند: من در قم جوان بودم. با چه جدیتی از این درس استاد به آن درس میرفتم! دیدی جوانهایی که اول کارشان است. کسانی که پیرمرد و کارکشته هستند، میفهمند با این جدیتی که او دارد، چیزی است. خودشان فرمودهاند فلان محدث بزرگ قمی من را میدید و میگفت خیلی جدی هستی. سزاوار است که جدی باشی. چرا؟؛ چون به دعای حضرت بقیة اللّه عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف بهدنیا آمدهای. پدرشان علی بن بابویه رضوان اللّه تعالی علیه، محضر حضرت، نامه نوشت که دعا کنید خداوند به من فرزندانی بدهد. دو بردار هستند که هر دو بزرگ هستند. ولی محمد بن علی بن بابویه شیخ صدوق دیگر معلوم است. خودشان فرمودهاند: این ماندگار شده اینکه ایشان به دعای حضرت به دنیا آمدهاند، در آن زمان خیلی معروف بوده است. میگفت: آن شیخ میگفت: حق است که تو در امر تحصیل علم این قدر جدی باشی، چرا که به دعای حضرت به دنیا آمدهای. منظور اینکه این جور بزرگی که این قدر زحمت کشیده است، این کتاب معانی الاخبار ایشان است که با این لطافت به کار میآید.

یکی از چیزهایی که حاج آقا [مرحوم آیت اللّه بهجت] مکرر میگفتند و از بس جالب بود، این بود. نمیدانم گفتهام یا نه. اما زیاد میگفتند. میفرمودند: سامرا مشرف بودم. دیدم در حرم و مسجد که هست، بغدادیها شلوغ کردهاند. همینطور جا برای سوزن انداختن نبود. پرسیدم چه خبر است؟ گفتند: روضه است و یک آقایی منبر رفته است. گفتند: از اهتمام بغدادیها فهمیدم که به این منبری علاقه دارند. از قبل میدانند که فلان آقا در اینجا منبر میرود، اینطور جمع شدهاند. بعد میفرمودند: از باب اینکه دیدم اینطور علاقه دارند، گفتم بروم ببینم چه کسی است. بعد رفتم دیدم که سزاوار است که به ایشان علاقه داشته باشند. بعد این را میگفتند از ایشان منبری دیدم که نه قبل از او دیده بودم، نه بعد از او تا الآن دیدهام. خیلی زیبا است. منبرش چه بود؟ فرمودند: وقتی بسم اللّه گفت، از اول منبر تا آخر منبر یک کلمه غیر از روایت نخواند. تعجب حاج آقا بود! میگفتند به روایتی میرسید که لغتی داشت که نیاز به توضیح داشت، با یک روایت دیگر آن را توضیح میدادند. معانی الاخبار که گفتم، به یاد آن منبری افتادم. معانی الاخبار این است؛ یعنی شما بتوانید از خود روایات توضیحی برای خودش بیاورید. حاج آقا میگفتند بعد از آن دیگر مثلش ندیدم. لااقل یک لغتی معنا میکند! خودش میگفت: این حدیث یعنی این. معانی الاخبار بخشی از این را دارد. او دیگر خیلی تعجب ایشان را برانگیخت و تحسین میکردند. برای خیلی از کسانی که منبر میرفتند، این قضیه را مکرر میگفتند.

معنای کلمه‌ی «فوز»

من کلمه‌ی «فوز» را عرض کنم. کلمه‌ی «فوز» از لغات جالب است. در التحقیق آورده‌اند و در کتاب‌های دیگر هم آورده‌اند. «فوز» به چه معنا است؟ ما می‌گوییم: به‌معنای رستگاری است. «فلاح» یعنی چه؟؛ یعنی رستگاری. این‌ها نزدیک هم هستند. مقایسی می‌گوید:

> «مقا- فوز: كلمتان متضادتان: فالاولى- النجاة. و الاخرى الهلكة. فاز إذا نجا. و فاز بالأمر إذا ذهب به و خلص. و كان الرجل يقول لامرأته إذا طلقها: فوزي بأمرك، كما يقال أمرك بيدك. و يقال لمن ظفر بخير و ذهب به. و الكلمة الاخرى- فوز الرجل إذا مات»[1].

«مقا- فوز: كلمتان متضادتان»؛ دو معنای ضد هم دارد. جالب است. **«فالاولى- النجاة»؛** همین معنایی که می‌دانید. به‌معنای رستگار شدن و نجات پیدا کردن است. **«و الاخرى الهلكة»؛** هلاک شدن. تضادی که ایشان می‌گوید، این است. **«فاز إذا نجا ...و الكلمة الاخرى- فوز الرجل إذا مات»؛** هلاک شدن و مردن هم معنای دیگر آن می‌شود. «مفازة» به‌معنای بیابان‌های بی آب و علف است که هر کسی در آن برود هلاک می‌شود. «إنّ للمُتّقينَ مَفازاً»[2]؛ در این آیه به‌معنای بیابان نیست. مصدر میمی است.

ایشان می‌فرمایند:

> «و التحقيق أن الأصل الواحد في المادة: هو الوصول الى الخير و النعمة. و قلنا في- فلح: إن الفوز مرتبة بعد الفلاح. و أما مفاهيم- النجاة و الظفر و الذهاب و الخلاص و السلامة: فمن آثار الفوز و لوازمه. و أما الهلاكة و الموت: فبملاحظة النجاة و التخلص منها، و الوصول الى الخير و السلامة، فان المنجى و المهلك متلازمان. «فمن زحزح عن النار و أدخل الجنة فقد فاز»[3].

«و التحقيق أن الأصل الواحد في المادة: هو الوصول الى الخير و النعمة»؛ به نظرم ابو هلال عسکری در فروق اللغة می‌گوید: ما یک نجات داریم و یک فوز داریم. فرقش را به این صورت گذاشته بود که نجات این است که آدم از یک سختی در برود. همین که از سختی رفت، نجات است. اما فوز این است که از سختی در رفت، اما همین‌جا نماند و نفسی بکشد و بگوید سختی تمام شد، بلکه بدل از سختی به نعمت و خوشی واصل شود. «فائز» کسی است که نه تنها نجات پیدا کرده است، بلکه واصل به تنعم است. ایشان می‌فرمایند: «هو الوصول الى الخير». مرحوم آقای مصطفوی نجات را در لغت نمی‌آورند. می‌گویند: **«هو الوصول الى الخير و النعمة و قلنا في- فلح»؛** در صفحه‌ی صد و سی و سه فرموده‌اند. «إن الفوز مرتبة بعد الفلاح»؛ اول فلاح می‌آید و بعد فوز می‌آید. «وَيُنَجّي اللّهُ الَّذينَ اتَّقَوا بِمَفازَتِهِم»[4] این کاربرد ظریفی در این نجا است.

ایشان می‌گویند: **«و أما مفاهيم- النجاة و الظفر و الذهاب و الخلاص و السلامة: فمن آثار الفوز و لوازمه»**؛ کسی که به خیر وصول پیدا کرد، نجات هم پیدا می‌کند. خُب، هلاکت و موت که ابن‌فارس گفت: در مقابل آن‌ها است، چیست؟ می‌فرمایند**: «و أما الهلاكة و الموت: فبمالحظة النجاة و التخلص منها»؛** می‌گویند: راحت شد. نه این‌که مردن و هلاکت به‌معنای فوز باشد. «فاز» همانی است که عرف می‌گویند راحت شد. برای مردن هم تعبیر راحت شد به کار می‌برند.

ایشان به آن معنا می‌گیرند. «فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النّارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فازَ»[5]. ایشان این را در مادّه‌ی فوز فرموده‌اند.

از حیث بحث‌های لغوی آن و چیزهای دیگری که می‌توانند خیلی مفصل باشد، اگر پیجویی کردید و فرمایشی افاده فرمودید، استفاده می‌کنیم. من به لغت بعدی می‌روم.

«و بهما الفوز بالجنة والنجاة من النار»؛ به این شهادتان رستگاری به بهشت است و نجات از نار است.

---

[1]. علامه‌ی مصطفوی، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۹، ص ۱۵۵.

[2]. النبا، آیه‌ی ۳۱.

[3]. علامه‌ی مصطفوی، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۹، ص ۱۵۵.

[4]. الزمر، آیه‌ی ۶۱.

[5]. آل عمران، آیه‌ی ۱۸۵.

تفاوت «فلاح» و «فوز»

شاگرد: فرق «فلاح» و «فوز» چه شد؟

استاد: ایشان می‌گویند: «فلاح» دو معنا دارد. در صفحه‌ی صد و سی و سه می‌فرمایند:

> «مقا- فلح: أصلان صحيحان: أحدهما يدل على شق. و الآخر على فوز و بقاء. فالأول- فلحت الأرض: شققتها. و العرب تقول- الحديد بالحديد يفلح. و لذلك سمي الأكار فلاحا. و يقال للمشقوق الشفة السفلى: أفلح، و هي بين الفلحة. **و الأصل الثاني- الفلاح: البقاء و الفوز. و قول الرجل لامرأته: استفلحي بأمرك، معناه فوزي بأمرك. و الفلاح: السحور. قالوا سمي لأن الإنسان تبقى معه قوته على الصوم**»[1].

در مقایسی دو اصل می‌گویند: یکی «فلاح» است که به کشاورز است. «أحدهما يدلّ على شق»؛ فلّاح چرا فلّاح است؟؛ چون زمین را شخم می‌زند. «فلح» یعنی «شق» یعنی چیزی را شکافتن و شخم زدن. «و الآخر على فوز و بقاء»؛ فلاح به‌معنای رستگاری و بقاء است. ایشان فرمودند:

> «و التحقيق أن الأصل الواحد في المادة: هو النجاة من الشرور و إدراك الخير و الصلاح. و بهذين القيدين تمتاز عن مواد- النجاة و الظفر و الصلاح. و يعبر عنه بالفارسية بكلمة- پيروزى. و الفوز مرتبة بعد الفلاح، و هو الوصول الى الخير و النعمة»[2].

«و التحقيق أنّ الأصل الواحد في المادة: هو النجاة من الشرور و إدراك الخير و الصلاح. و بهذين القيدين تمتاز عن مواد- النجاة و الظفر و الصلاح»؛ می‌گویند دو قید دارد: هم نجات از شر و هم ادراک خیر. لذا می‌گویند: «فوز»، مرتبه‌ی دوم آن است. یعنی اول نجات پیدا می‌کند و بعد وصل به نعمت است. لذا ایشان می‌گویند: خود فوز یعنی وصل به خیر. «فلاح» دو مرحله دارد. مرحله‌ی اولش نجات است، مرحله‌ی دومش فوز است که واصل به نعمت می‌شود. این فرمایش ایشان است.

---

[1]. علامه‌ی مصطفوی، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۹، ص ۱۳۳.

[2] همان.

پر فایده بودن فقه اللغه ی کلمه ی «صلاة»

«والجواز علی الصراط»؛ عرض کردم اصل «صراط» با سین است. **«وبالشهادتين يدخلون الجنة ، وبالصلاة ينالون الرحمة»**؛ این مقدمه‌ای برای جلسه‌ی بعد است. ممکن است راجع به «صراط» و «جواز» مختصری عرض کنم. ولی اگر خواستید جلوتر روی آن کار کنید، محور ذهن شریف شما، کلمه‌ی «صلاة» باشد. لغت «صلاة» از لغاتی است که در بحث لغوی و اشتقاق پر بار است، سنگین است و پر فایده است. از بس کاربرد دارد. در التحقیق به هیچکدام اصالت عربی نمی‌دهند. هم به «صلو» و هم به «صلی» اصالت عربی نمی‌دهند و می‌خواهند ریشه‌ی آن را در زبان‌های دیگر پیجویی کنند. بحث خوب و متین و سنگینی دارد و پر کاربرد. یعنی زیاد با آن سر و کار پیدا می‌کنید. اگر یک معنای خوبی از آن داشته باشید، بد نیست. انشاءاللّٰه مراجعه کنید.

سوال: راه کار اخلاقی عبرت گرفتن و تنبه

شاگرد: راه کار اخلاقی اینکه کسی این حالت هوشیار بودن برای او به وجود بیاید و پایدار بماند، چیست؟ برای همه که آن ضربه مغزی پیش نمیآید که یک دفعه بیدار شود و بگوید من طوری فهمیدم که هیچ کسی نمیفهمد.

استاد: یادتان باشد تفصیل دارد. در انجیل برنابا نقلی هست که حضرت عیسی علیه السلام همین را میگویند. جوانی مرده بود، او را زنده کرد. حرفهایی میزد که حضرت عیسی علیه السلام به وجد میآمد. میگفتند: ایلعازر حرفهای انبیا را از تو میشنوم! بعد حواریین ناراحت شدند و گفتند پس ما را هم بمیرانید و دوباره برگردانید تا نظیر او شویم. حضرت فرمودند: شیشه در دست شما است، میخواهید درخت را با پنگاتان بتراشید؟!

و الحمدللّه ربّ‌العالمین و صلّی اللّه علی محمد و آله الطیبین الطاهرین